

از روزنه نگاه شهروندان گرگانی بررسی شد

بازیابی فرهنگ بومی



اشاره: فرهنگ بومی و محلی به عنوان شالوده و بنیان فرهنگ ملی است، نمادها و شاخصه‌های فرهنگ بومی هر دیار را می‌توان در خانواده به خانواده، محله به محله، شهر به شهر، استان به استان یافت، هر جمعیتی ویژگی‌های فرهنگی خاص خودش را داراست. بسیاری از این ویژگی‌های فرهنگی به عنوان نماد و شاخص معرفی کننده محسوب می‌شوند و در گوشه گوشه زندگی مردم می‌توان آن‌ها را یافت. در این مجال با تعدادی از شهروندان گرگانی به گفتگو نشستیم، تا از روزنه نگاه آنان به چگونگی بازیابی و حفظ و همچنین دلایل فراموشی آداب و رسوم و آنچه که به عنوان عناصر فرهنگ بومی شناخته می‌شوند بپردازیم. این گفتگو با توجه به اینکه مصاحبه شوندگان شهر وندان گرگانی هستند، با تکیه بر موضوعات فرهنگ بومی گرگان انجام گرفته و اغلب مثال‌های مطرح شده در آن مربوط به این ناحیه است.

مصاحبه شوندگان:

- سیدعباس محسن مفیدی
- محمدرضا اثنی عشری
- سیدمهدی شریف موسوی
- طیبه سیدین
- حلیمه سیدین

میرداماد: ضمن تشکر از مهمانان گرمی باید عرض کنم که یکی از تجربیات کار کردن در موسسه‌ای همچون موسسه فرهنگی میرداماد، باعث شده که ما بفهمیم هیچ انسان عاقلی را نمی‌شود پیدا کرد که وقتی در مورد هویت و آنچه را که مربوط به اصالتش هست، حرفی به میان می‌آید، بی تفاوت باشد. اما امروز می‌بینیم علی‌رغم این علاقه عمومی بخشی از فرهنگ و آداب و رسوم ما فراموش شده است. می‌خواهیم با هم صحبت کنیم ببینیم به چه دلیلی این‌ها را کنار گذاشتیم و آن بخش‌هایی هم که باقی مانده، چه ویژگی‌هایی باعث ماندنشان شده است؟

محسن مفیدی: بنده اول تشکر می‌کنم که فصلنامه میرداماد این فرصت را فراهم کرد. در مورد موضوعی که شما بیان داشتید به نظرم عوامل متعددی دخیل هستند. یکی از اصلی‌ترین عوامل ساختار اجتماعی جوامع هستند. مثلاً در شهر گرگان ما، به علت شرایط اقلیمی و جغرافیایی بسیار مهاجرپذیر است. هم‌وطنانی که از سراسر کشور به این جا آمده‌اند. این تنوع قومی و تعاملات اجتماعی که ایجاد می‌گردد، خود به خود بخشی از آداب و رسوم بومی و محلی به بوته فراموشی سپرده می‌شود.

مثلاً اگر بنده از اینجا به یزد مهاجرت کنم، سال‌های سال هم آنجا زندگی کنم. اولاً در هم نشینی با ساکنان آنجا بخشی از آداب و رسوم سنتی خودم را فراموش می‌کنم و از سوی دیگر نمی‌توانم همانند مردم آنجا به آداب و رسوم بومی و محلی‌شان اشراف پیدا کنم، هیچ وقت فردی حتی اگر ۵۰ سال هم در یک منطقه زندگی کرده باشد، نمی‌تواند با آداب و رسوم بومی آنجا انس بگیرد. ما پدرهای خودمان که هیچی، پدر بزرگ‌های مان را هم دیدیم که مثلاً عیدها چه کار می‌کردند. برای عید فطر چه می‌کردند. برای عید قربان چه می‌کردند. برای عزاداری و مراسم محرم اینها را دیدیم، لمس کردیم.

اثنی‌عشری: من هم از فصلنامه میرداماد به خاطر توجه به این موضوع تشکر می‌کنم. من قبل از این که بخواهم راجع به سوال شما صحبت بکنم اول بگویم که من انتقادگرا هستم و خیلی رک صحبت می‌کنم. حالا شاید متهم بشوم که منفی‌باف هستم. به نظر من این سازمان‌هایی که بعد از استان شدن این منطقه ایجاد شد، این‌ها هیچ کدام‌شان دکتری نبودن که شفا بدهند. خیلی هاشان کور کردند ولی شفا ندادند. اصلاً توجهی به داشته‌های فرهنگ بومی مناطق نمی‌کنند. در هیچ برنامه‌ریزی و فعالیتی انسان نمی‌تواند ببیند که اینها به این موضوع توجه ویژه دارند. مثلاً صدا و سیمای استان آن جور که باید و شاید به این موضوع توجه ندارد. درست است که بسیاری از هموطنان خوب ما از نقاط دیگر کشور به گرگان آمده‌اند امروز شهروندان این شهر محسوب می‌شوند. باید به داشته‌های فرهنگی

آنان هم توجه شود. اما این نباید به قیمت کنار گذاشتن آداب و رسم و فرهنگ بومی این منطقه باشد. از سوی دیگر هیچ سازمان و دستگاهی نیست که از فعالیت‌های فرهنگی و پژوهشی که با موضوع فرهنگ بومی انجام می‌شود، حمایت کند. بنده سال‌هاست حدود ۵۰۰ ضرب‌المثل خاص منطقه گرگان را جمع‌آوری و روی آن کار کردم، به زمین و زمان مراجعه کردم نتوانستم جایی را پیدا کنم که حمایت کند تا چاپ شود، من نوعی چقدر می‌توانم در این زمینه از خودم خرج کنم. اما آن طرف می‌بینی گاهی حمایت‌های عجیب و غریبی از کارهای می‌شود که اساساً ضرورتی ندارد. لذا به نظر من یکی از مهم‌ترین دلایل برای فراموشی عدم حمایت دستگاه‌های متولی و بی‌تفاوتی آنان است.

شریف موسوی: تشکر از شما و همه دوستان به هر حال از این که در این وانفسای فرهنگی حداقل این موسسه دارد این کارهای قشنگ را انجام می‌دهد واقعاً خوشحال هستیم. در ادامه درد دل‌های دوستان، خیلی مسائل را می‌توان گفت که شاید این جلسه کشش همه آنها را نداشته باشد. اما ضمن تایید مطالب آقایان محسن مفیدی و اثنی‌عشری، به نکته‌ی دیگری اشاره می‌کنم و آن اینکه یکی از موضوعاتی که می‌تواند به فراموشی فرهنگ بومی و محلی کمک کند، در ادامه نکته اشاره شده آقای اثنی‌عشری این است که مدیران متولی امور فرهنگی و اجتماعی به علت غیربومی بودن به موضوعات محلی اشرافی ندارند. اگر کمی آن طرف‌تر برویم و باشند کسانی که نسبت به مسائل بومی تعلقی نداشته باشند که کار بسیار خراب‌تر خواهد بود. اما حداقل این است وقتی یک مدیری که باید نقش اساسی در ترویج آداب و رسوم و فرهنگ محلی داشته باشد و برای آن برنامه‌ریزی کند، از این مقوله شناختی نداشته باشد، یقیناً نمی‌تواند کاری بکند و حتی شاید ناآگاهانه کاری انجام دهد که باعث ضربه بیشتری شود. این که مثلاً ما از لهجه و گویش یک محل فقط برای طنز و خنده استفاده کنیم و حتی برنامه رسانه ملی ما هم در همین راستا باشد. آیا می‌شود انتظار داشت که نوجوان و جوان ما روی خوشی به این گویش داشته باشد و بخواهد از آن به عنوان میراث پدرانش پاسداری کند؟

خانم سیدین: به نظر من برای این موضوع هم ماها وظیفه داریم، هم مسئولان و رسانه‌ها، ما هم خیلی نقش داریم، بزرگترهای ما فوت کردند. آن چیزی که از اجدادمان به ما رسیده، آنها را باید به بچه‌ها و نسل بعد از خودمان انتقال بدهیم. من خودم سعی می‌کنم آن چه را که به عنوان سنت خانوادگی است انجام بدهم. اما این نگاه شاید در بین اکثر افراد نیست. ما باید داشته‌های فرهنگی اصیل‌مان را نسل به نسل منتقل کنیم. تک تک افراد جامعه مسئولند و متأسفانه خیلی‌ها کوتاهی می‌کنند. مسئولان و رسانه‌ها هم همینطور نکته‌ای را به درست اشاره کردند که مدیران و برنامه‌ریزان

غیربومی و غیرکارشناس می‌توانند به این مسئله ضربه بزنند. مثلاً من خودم شاهد بودم که در سیمای مرکز گلستان خانمی آموزش آشپزی غذاهای سنتی گرگان می‌داد. در حالیکه علی‌الظاهر ایشان گرگانی نبود، چون دستور پختی که ما گرگانی‌ها برای آن غذا داریم و همه خانم‌های گرگانی آن را می‌شناسند، با دستور پخت و موادی که در تلویزیون گفته می‌شد خیلی تفاوت داشت. خوب نوجوان و جوان آن غذا را به عنوان غذای سنتی گرگانی آموزش می‌بیند، ولی نمی‌داند که درست است مشابه آن غذاست ولی مزه و طعم و عطرش و آنچه مربوط به هویت آن غذاست و آنچه را که مربوط به گذشته این دیار است متفاوت است. اینها در زمینه‌های دیگر هم وجود دارد که می‌تواند فرهنگ بومی و محلی را دچار مشکل کند.

خانم سیدین: من ضمن تایید مطالبی را دوستان قبل از من گفتند، تاکید می‌کنم که نقش رسانه‌ها خیلی مهم است. آنها می‌توانند یک فرهنگ را کاملاً از بین ببرند و یا اینکه آن را زنده کنند. خودم با موردی مواجه شدم. مسافرتی به یکی دو تا از استان‌ها داشتیم. وقتی متوجه می‌شدند که من اهل گلستان هستم، می‌پرسیدند چرا لباس فلان قومیت تن‌تان نیست، یعنی آنچه را که از این منطقه در ذهن آن‌ها بود یک قومیت خاص بود. هر چند آنان هم اهل این دیارند و حق دارند که در رسانه حضور داشته باشند اما افراط و تفریط در این حوزه باعث می‌شود که مخاطب رسانه آنچه را که واقعیت هر منطقه است را نشناسد و در ارزیابی خودش دچار اشتباه می‌شود و این مسئله به مرور زمان آسیب زننده خواهد بود.

میرداماد: می‌خواهم خواهش کنم یکی از دوستان به یکی از آداب و رسوم بومی و محلی گرگان که امروز فراموش شده، اشاره کند.

انثی‌عشری: خیلی چیزه هست، مثلاً الان که اینجا نشستیم همه ما گرگانی هستیم آیا همه می‌دانیم سه شنبه آخر به چه روزی می‌گفتند؟ و این سه شنبه آخر چه داستانی داشت؟ آیا می‌دانیم سه شنبه آخر در هر محله‌ای رسم خاصی داشتند؟ به آخرین سه شنبه ماه شعبان که بعدش ماه مبارک رمضان می‌خواست بیاید. گرگانی‌ها سه شنبه آخر می‌گفتند. هر محلی مراسمی داشت و ملاها می‌آمدند و اشعاری را می‌خواندند و مراسم مفصلی گرفته می‌شد. یک نشست مذهبی بود.

یا مثلاً درست کردن برخی خوردنی‌ها که جنبه سرگرمی در شب نشینی‌ها را داشت چون آن موقع‌ها مثل الان میوه و شیرینی و اینها مرسوم نبود. مثلاً گرگانی‌ها «مارمرده» یا «بریانی» درست می‌کردند. ولی الان نیست و فراموش شده جالبه که کرمانی‌ها یک چیزی شبیه همین مارمرده ما دارند که

اسمش قوتو است، به مراتب کیفیت ضعیف‌تری از مارمرده ما دارد. اما امروز به عنوان یک خوردنی در سطح گسترده تولید می‌شود و به فروش هم می‌رسد.

میرداماد: به نظر شما چرا نسل امروز اینها را فراموش کرده و دیگر به سراغشان نمی‌رود؟

محسن مفیدی: من فکر می‌کنم یکی از دلایل تفکر تمرکزگرایی در حکومت‌های ایران بود و این که معمولاً مردم ساکن در مرکز از امکانات ویژه و شاید ارج و قرب بالاتری برخوردار بودند، به همین خاطر بسیاری از جوانان ما هم توجه‌شان به آن سمت می‌رفت و تصور نادرستی پیدا می‌کردند که اگر خودشان را شبیه مرکز نشین‌ها کنند، مثل آنان حرف بزنند، لهجه مشابه آنها داشته باشند، مثل آنها غذا بخورند، مورد توجه بیشتری قرار می‌گیرند. گرگان هم به لحاظ تاریخی چون خاستگاه قاجار این شهر بود و بعدها که تهران توسط آنان مرکز ایران شد، مراودات گرگانی‌ها با تهران شاید بیش از جاهای دیگر بود. به همین خاطر این تفکر در بسیاری از نقاط کشور از جمله گرگان هم وجود داشت. و حتی آنقدر پررنگ بود که در ادبیات عامیانه مثل‌هایی هم درست شد مثلاً گفته می‌شد:

دو روز رفته تهران، تهرانی می‌شکنه
تو خانه‌اش نه آش می‌خوره نه اِشکنه

این شرایط مخصوصاً به گویش‌ها و لهجه‌های محلی صدمات فراوانی زد.

شریف موسوی: به نظر من یکی از دلایل، توسعه بی‌برنامه شهرسازی و شهرنشینی است. یعنی در این سال‌ها نه شهرسازی ما بر اساس توجه به عناصر فرهنگ بومی بود و نه توسعه شهرنشینی ما، به همین خاطر به بسیاری از داشته‌های فرهنگی ما ضربه زد، مثلاً حدود ۶۰ سال پیش به آن طرف، مردم گرگان اصلاً ناهارخورانی را که ما به این شکل می‌شناسیم، نمی‌شناختند. نه وسیله‌ای بود که بتوانند برونند، نه این که اصلاً برایشان جذابیت داشت. چون اینقدر این دامنه تپه «قلعه‌خندان» و «خوجه خضر» و آن فضای پیرامونش به قول گرگانی‌ها اوشرشر (آبشار)، چشمه‌های متعدد و جنگل زیبا داشت که اصلی‌ترین محل تفریح مردم گرگان بود. بسیاری از خانواده‌های گرگانی توجه خاصی به این نقطه داشتند. اما امروز تمام آن خاطرات از بین رفت. امروز ما چه بلایی بر سر طبیعت و محیط‌زیست و ساختار شهری آوردیم که آن فضای دل‌انگیز و زیبا مدت‌ها به آلونک‌نشین و حاشیه‌نشین تبدیل شده بود و کسی رغبت نداشت به آن سمت برود و سال‌ها به عنوان یکی از محلات جرم‌خیز بود. هرچند در سال‌های اخیر خیلی وضعیت آن خوب شده است. اما در هر حال بر اثر بی‌برنامگی‌ها یکی از زیباترین اماکن گرگان تبدیل به جایی شده که کسی رقبیت نداشت از آنجا عبور کند.

اثنی‌عشری: فکر می‌کنم بعضی چیزها هستند که با گذشت زمان خود به خود حذف می‌شوند، حتی

می‌توان گفت یک تاریخ مصرفی دارند. مثلاً برخی از ضرب‌المثل‌های ما ریشه در چیزهایی داشته که امروز در شرایط فعلی وجود آنها نیاز نیست و وقتی آن عامل از بین برود به تبعیت آن بعضی چیزها هم فراموش می‌شود. مثلاً ما کوچک که بودیم مادرمان برایمان می‌خواندند:

بزرگ بشی بفرستمت حمام کاسه‌گران زنت بدم از محله میخچه‌گران

الان حمام کاسه‌گرانی وجود ندارد که مورد استفاده باشد و مردم کوچه بازار آن را بشناسند، وقتی این حمام نیست خود به خود این شعر و لالایی هم از ذهن‌ها خارج می‌شود. یا برخی ابزار و آلات مورد نیاز زندگی که مورد استفاده روزانه خانواده‌ها بود و برخی از ضرب‌المثل‌ها و لالایی‌ها و مثل‌ها از آنها برگرفته می‌شد. اما امروز آنها وجود خارجی ندارند، خود به خود نسل جدید چون ارتباطی با آن ابزار ندارد این ضرب‌المثل‌ها و اشعار هم در ذهن ملکه نمی‌شود و آرام آرام به فراموشی سپرده می‌شود.

یک مورد دیگر هم این است که متأسفانه کشور ما وقتی مورد تاخت و تاز بیگانگان قرار گرفت بخشی از داشته‌های فرهنگی خودمان را فراموش کردیم. مثلاً در سال‌های ۱۳۴۰ تا ۱۳۵۷ نمادهایی از فرهنگ برخی کشورهای غربی وارد فرهنگ ما شد. مثلاً شیوه لباس پوشیدن ما، الان یک گرگانی، آن تهرانی، شیرازی، مشهدی و سایر جاهای ایران یک نوع لباس می‌پوشند. فرهنگ وارداتی آمده و چیره شده است. چرا؟ چون صنعت تولید به عنوان مثال نساجی دست آنها بود، چون آنها برنامه‌ریزی می‌کردند، لذا برخی از نمادهای وارداتی آمد و در نقاط مختلف نمادهای فرهنگ بومی ما را پس زد. البته این را هم بگویم که آنها روی این موضوع کار کردند وقتی جوان می‌بیند



پوشیدن این نوع لباس هم راحت تر و هم با سلیقه روز او سازگارتر است یقیناً به سراغ نمادهایی که نتوانسته به روز شود نمی رود. همین جا باید بگویم که ما هم در روز آمد کردن این نمادها با حفظ اصالت‌های آن کوتاهی کردیم.

میرداماد: آقا اثنی‌عشری به موردی اشاره کردند که فکر می‌کنم باید بیشتر پیرامونش صحبت شود. شما می‌گویید یک فرهنگ غالبی آمد و نمادهای خودش را تحمیل کرد. آیا به نظر شما آن فرهنگ بر ما چیره شده است یا اینکه ما امکان استفاده از نمادهای فرهنگی بومی را از دست داده‌ایم؟ مثلاً برای تولید لباس سنتی یک ناحیه نیاز به پارچه خاص و سایر شرایط است که به مرور زمان این الزامات اولیه از بین رفته و الان نمی‌توان سراغ آن رفت. فرض در شهر رامیان این استان قبلاً صنعت تولید ابریشم بسیار فراوان بود به همین خاطر لباس‌های سنتی آن ناحیه ابریشمی بود. اما امروز پرورش کرم ابریشم تقریباً به فراموشی سپرده شده است و امکان ادامه آن راه فراهم نیست و مردم به ناگزیر سراغ گزینه دیگری رفتند.

هر جا نمادهای فرهنگ بومی به جوانان خوب معرفی نشد، آنان عکس‌العملی خوبی نشان دادند معلوم است که نسل حاضر ما هنوز تعلقش با سنت‌ها را حفظ کرده است

اثنی‌عشری: ببینید البته نمی‌توان مطلق گفت ولی تکنولوژی و ابزارهای زندگی که تولید غرب است و ما امروزه به صورت گسترده به سراغ استفاده از این تکنولوژی رفتیم که

شاید چاره‌ای هم جز آن نداریم، چون چیزهایی تولید شده که هم کار را راحت تر می‌کند و هم ارزان تر به دست ما می‌رسد. مثلاً شما یک کفش گیوه را در نظر بگیرید الان به چه قیمتی می‌توان یک گیوه خرید. اما با همان پول چندین جفت کفش می‌توان تهیه کرد که هم استفاده از آن راحت تر است و هم به لحاظ اقتصادی به صرفه تر است، خوب در این شرایط نمی‌توان جامعه را مجبور کرد. خلاصه این شرایط ناخودآگاه به ما تحمیل شد. دیگر به صرفه نیست که کسی خودش پارچه‌ای از پشم گوسفند ببافد با آن شلوار بدوزد و استفاده کند، شاید اصلاً برای قریب به اتفاق آدم‌ها ممکن نباشد. ولی از آن طرف شلوار لی بسیار شیک و با قیمت مناسب در آمده که به راحتی قابل تهیه است. پس می‌توان گفت فرهنگ و نمادهای فرهنگی ما به دنبال تسلط تکنولوژی تحت تاثیر نمادهای فرهنگ غربی قرار گرفتند.

محسن مفیدی: موضوعی که آقای اثنی‌عشری گفتند شاید تمام علت نباشد اما بسیار موثر بوده

است، مثلاً در بخش تغذیه هم همینگونه است. ما در گرگان غذاهای سنتی مختلفی داشتیم که بسیار هم خوب و مورد پسند بود اما امروز حضور انبوه فست فودها و غذاهای غربی در تمام کوچه پس کوچه‌های شهر همه را به آن سمت کشانده، چون تهیه آنها آسان‌تر و گاهی هم بسیار ارزانتر است.

خانم سیدین: به نظرم دلیل دیگر در ادامه نکات گفته شده این است که پیشرفت تکنولوژی و ماشینی شدن بخش زیادی از زندگی‌ها، ماها را راحت طلب کرده است. یعنی اکثریت به دنبال مسیری آسان‌تر هستیم. ولی ادامه مسیر گذشتگان ما کار راحتی نیست، سختی‌های زیادی دارد. امروز مثلاً پخت یک غذای گرگانی مثل ساک برای خیلی از خانم‌های جوان ممکن نیست.

شریف موسوی: البته مطالبی که دوستان گفتند درست، اما یک نکته‌ای که نباید فراموش بکنیم این است که به هر صورت چه لباس پوشیدن‌ها، چه غذاهایی که مصرف می‌کردند، اینها همین جوری نبود هر کدام ده‌ها حکمت و دلیل پشتش بود. شاید یکی از دلایل فاصله گرفتن ما این باشد که نسبت به این مسئله بی‌توجه شدیم. و به سوی استفاده از تجربیات بزرگترها هم کمتر می‌رویم. قبلاً اگر جوان‌ها خودشان هم کم اطلاع بودند، نگاهشان به بزرگترها بود از تجربیات آنان خیلی بهره می‌بردند، اما امروز این نگاه خیلی ضعیف شده به همین خاطر عموماً گرایشی برای استفاده از تجربیات بزرگترها ندارند. و همین کار را برای انتقال بسیاری از سنت‌ها بومی و محلی که باید سینه به سینه منتقل شود، سخت کرده است.

میرداماد: کمی از این مصادیق فاصله بگیریم، با توجه به صحبت‌های دوستان می‌توان نتیجه گرفت که در مورد هر یک از این نمادها باید جداگانه و ریشه‌ای صحبت کرد چون برای هر کدام شاید دلایل متفاوتی بتوان یافت. اما آیا به صورت کلی فاصله گرفتن از نمادهای فرهنگ بومی یک تغییر ذاتی است؟ یک حرکت جهانی شروع شده ما هم به ناگزیر در این جریان افتادیم و چاره‌ای هم جز این نبود؟ یا نه ماها هم بی‌توجهی داشتیم و نسل حاضر ما به مرور زمان به علت کوتاهی ما به طرف چیزهایی رفتند که برجسته‌تر شده بودند؟ خلاصه وظیفه ما در این میان چیست؟

سیدین: ماها هم وظیفه داریم، البته اول باید خودمان عمل کنیم، اگر انتظار داریم جوان ما با نمادهای فرهنگی محلی خودش آشنا شود باید عملاً این آشنایی صورت بگیرد، یعنی ما با رفتارمان شیرینی پایبند بودن به فرهنگ بومی را به فرزندانمان آموزش دهیم.



اثنی عشری: درست است، من هم اعتقاد دارم که به عمل کار برآید به سخن دانی نیست. باید حتما قدم پیش بگذاریم، مثلا این کاری که شما کردید خیلی خوب است، باید بررسی کنیم چه ضعف‌هایی وجود دارد؟ چه نقطه قوت‌هایی داریم، اگر این حرکت توسعه پیدا کند، بسیار موثر خواهد بود. باید هر کدام از خودمان شروع کنیم.

محسن مفیدی: من هم معتقدم تجربه نشان داده که ما نباید منتظر دستگاه‌های دولتی باشیم هر چند نقش آنان هم بسیار موثر است ولی ما باید خیلی بیشتر توجه می‌کردیم، و درباره اهمیت و حکمت فرهنگ بومی و محلی که در حوزه‌های مختلف نمود دارد، به جامعه آگاهی بدهیم و این کار باعث می‌شود توجه بیشتری پیدا شود. انصافا هم هر جا این نمادهای فرهنگی به جوانان خوب معرفی شده است، آنان عکس‌عملی خوبی نشان دادند و معلوم است که نسل حاضر ما با وجود همه ویژگی‌های زندگی امروز هنوز تعلقش با سنت‌ها را حفظ کرده است.

شریف موسوی: نکته‌ای که می‌خواهم عرض کنم این است که به نظر من کاملا روشن است که اگر فرهنگ بومی و محلی هر ناحیه‌ای حفظ شود یقینا ثمره تلاش مردم آن دیار بوده و اگر از بین هم برود بیش از هر کسی خود ساکنان آنجا باید در عملکردشان بازنگری کنند. همه عواملی که صحبت شد موثر هستند، اما اراده و خواست عامه مردم اگر باشد چیزی نمی‌تواند آن را از بین ببرد. ما خودمان هر وقت بر سر مسائل مربوط به تاریخ و هویت این منطقه به سوی جوانان رفتیم دیدم گرایش خوبی وجود دارد. پس بستر فراهم است باید تک تک ما و افراد با تجربه و علاقمند از خودمان و خانواده‌هایمان شروع کنیم، یعنی این نمادها را صرفاً به عنوان تزیین زندگی نبینیم بلکه با آنها زندگی کنیم آن وقت است که می‌توانیم بگوییم به نسل بعدمان آموزش داده‌ایم.